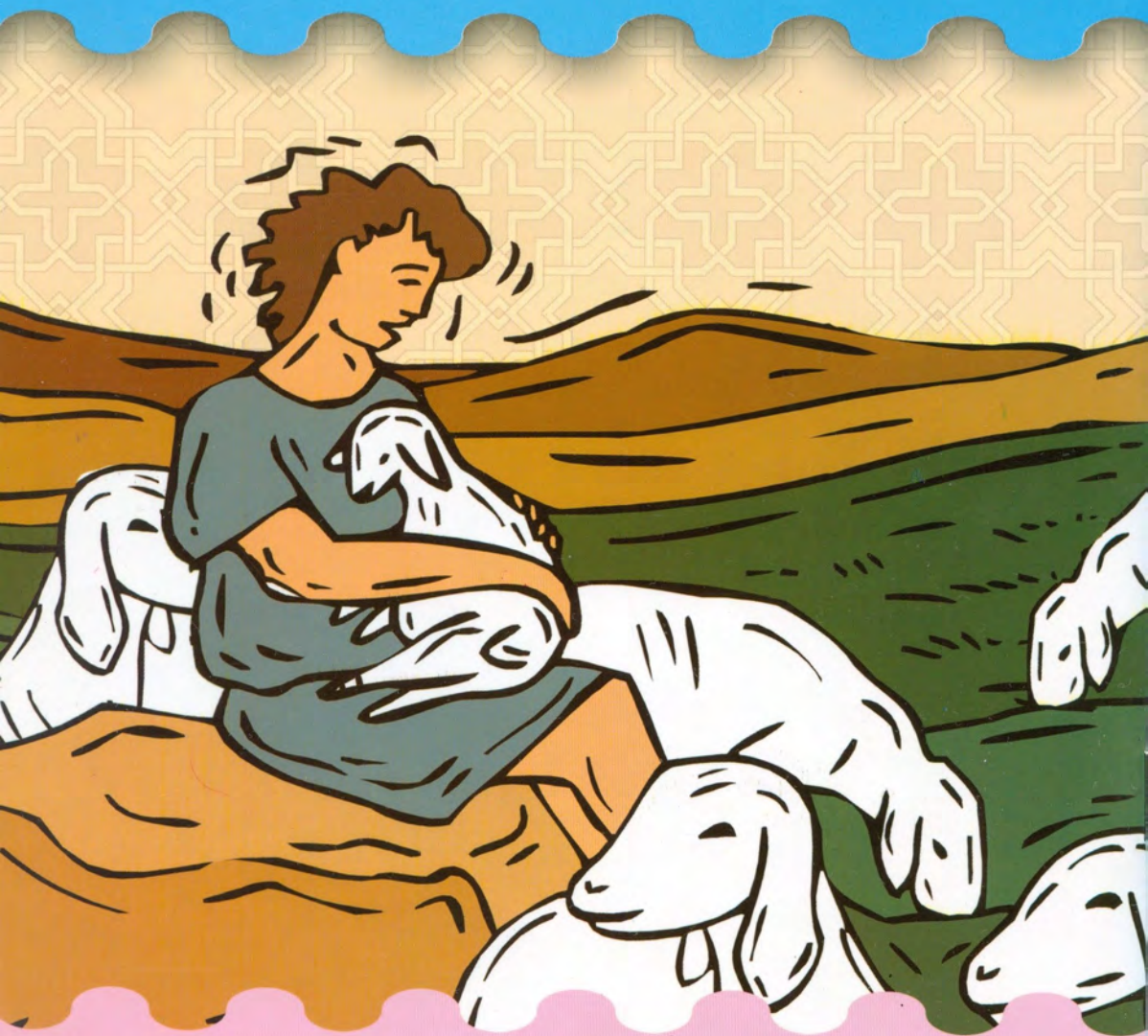


پایه دوم ابتدایی

قصه های آسمانی (۲)

سطح یک



تألیف: عبدالظاهر سلطانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

نام کتاب : قصه‌های آسمانی (۲)

ناشر : مردم سالاری

مؤلف : عبدالظاهر سلطانی

طراح و صفحه‌آرا : نشر احسان

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

شمارگان : ۵۰۰۰ جلد

قیمت : ۶۶۰۰ ریال

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۹-۲۴-۶

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

یادداشت

عنوان روی جلد

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

: سلطانی، عبدالظاهر، ۱۳۵۰-

: قصه‌های آسمانی (۲) پایه‌ی دوم ابتدایی/تألیف عبدالظاهر سلطانی؛ [تصویرگر]

: نشر احسان.

: تهران: مردم‌سالاری، ۱۳۸۹.

: ۲۰ ص: مصور.

: ۶۶۰۰ ریال : ۶-۲۴-۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸

: فیبا

: عنوان اصلی: قصه‌های آسمانی (۲) پایه‌ی دوم ابتدایی سطح یک

: گروه سنی: ب، ج.

: قصه‌های آسمانی (۲) پایه‌ی دوم ابتدایی سطح یک

: قرآن، برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها

: قرآن -- قصه‌ها

: پیامبران -- داستان

: نشر احسان

: ۱۳۸۹ ق ۵۱۳ ع ۶۸/۲۹۷ د

: ۱۷۱۷۱۶۵

((بر اساس منابع اهل سنت))

حق چاپ محفوظ می‌باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

پایه دوم ابتدایی

قصه‌های آسمانی (۲)

تألیف: عبدالظاهر سلطانی

فهرست مطالب (Table of Contents)

پیشگفتار..... ۳

درس اول..... با یتیمان مهربان باشیم..... ۴

درس دوم..... کلاغ آموزگار..... ۶

درس سوم..... هفت گاو..... ۸

درس چهارم..... مهمان حبیب خداست..... ۱۰

درس پنجم..... ۹۹ گوسفند..... ۱۲

درس ششم..... یاران غار..... ۱۴

درس هفتم..... باغ های ویران..... ۱۶

درس هشتم..... کمک به بینوایان..... ۱۸



فهرست مطالب

- ۳ پیشگفتار
- ۴ درس اول..... با یتیمان مهربان باشیم
- ۶ درس دوم..... کلاغ آموزگار
- ۸ درس سوم..... هفت گاو
- ۱۰ درس چهارم..... مهمان حبیب خداست
- ۱۲ درس پنجم..... ۹۹ گوسفند
- ۱۴ درس ششم..... یاران غار
- ۱۶ درس هفتم..... باغ های ویران
- ۱۸ درس هشتم..... کمک به بینوایان



مهربان گرامی! اولیای محترم!

مجموعه داستانهایی که پیش رو دارید، از قرآن کریم یا احادیث صحیح نبوی گرفته شده است تا فرزندانمان از سنین کودکی با فرهنگ اصیل اسلامی آشنا شوند. در این نوشتار سعی شده در حد توان از رنگ و لعاب زدن بی جا به داستان، افزودن سخنان و برداشتهای اشخاص، آمیختگی خرافات و اسراییلیات و روایتهای بی اساس پرهیز شود تا مبدا بر داستان قرآنی و حدیثی غبار بشری بنشیند و اندک اندک در تار و پود زمان تنیده شود و از محتوای اصلی اش در آید.

به عنوان مثال: در داستان فرزندان آدم، نامی از هابیل و قابیل نیامده است، چون در هیچ جای قرآن و احادیث صحیح بدین نامها اشاره نشده است! یا در همان داستان گفته نشده که کلاغ جسد برادرش را دفن کرد! چون در آیه فقط آمده: «خداوند کلاغی را فرستاد تا زمین را بشکافد و به او بنمایاند که چگونه ...»، یعنی سخنی از جسد برادر کلاغ در آیات نیست! بنابراین مهربان و اولیای گرامی بکوشند داستانهای را، در همان حد قرآن و حدیث بازگو کنند و برای جذاب تر شدن به آن آب و رنگ بشری ندهند! آنچه لازم و مهم بوده خدا و رسولش بیان کرده‌اند!

در پایان هر درس افزون بر ذکر چند پرسش، عبارتی به نام «از این درس می‌آموزیم که ...» گنجانده شده تا دانش آموزان عزیز برداشتهای خود را از هر درس در کلاس مطرح کنند. برخی از پرسش‌ها هم مفهومی و خارج از درس است.

سربلندی همگان را از خداوند دانا و توانا خواستارم.
پذیرای انتقادات و پیشنهادهای سازنده‌ی شما هستم.

azsoltani@yahoo.com

۰۹۱۵۳۲۸۶۸۲۲

عبدالظاهر سلطانی

۱۳۸۷

❖ با یتیمان مهربان باشیم ❖

روزی پیامبر خدا موسی علیه السلام با دوستش در راهی می رفت. نام دوست او خضر بود. خضر از بندگان خوب خدا بود. آنان به روستایی رسیدند و از مردم روستا برای خود غذا خواستند. مردم آن روستا که مردمان خوبی نبودند به موسی و دوستش غذا ندادند.

موسی و دوستش دیواری را در روستا در حال خراب شدن دیدند. آنها با هم این دیوار را درست کردند.

موسی به دوستش گفت: چرا برای کار خود مزد نمی گیری؟
خضر گفت: خداوند به من خبر داد که صاحب این دیوار دو کودک یتیم هستند، و پدرشان زیر این دیوار برای آنان یک گنج پنهان کرده است. خداوند از ما خواست دیوار را درست کنیم، تا وقتی که این کودکان یتیم بزرگ شدند بتوانند گنج خود را بیرون آورند. چون پدرشان مرد خوبی بوده است، خداوند هم به آنان لطف کرده است.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ...﴾ (سوره ی کهف: ۷۷ تا ۸۲)
(آن دو رفتند تا به روستایی رسیدند...)

❖ از این درس می آموزیم که ... ❖



❖ کلاغ آموزگار ❖

آدم عليه السلام پیامبر خدا بود. او دو فرزند داشت. یکی از فرزندانش بسیار نیکو بود و کارهای شایسته انجام می داد.

فرزند دیگرش شخص خوبی نبود و دیگران را آزار می داد. روزی دو برادر خواستند در راه خدا هدیه بدهند. خداوند هدیه‌ی برادر خوب را پذیرفت، ولی هدیه‌ی برادر بد را نپذیرفت. برادر بد به فکر زشتی افتاد. او به برادر خوبش گفت: تو را می کشم!

برادر خوب گفت: اگر تو می خواهی مرا بکشی، من چنین کار زشتی نمی کنم و تو را نمی کشم.

من از خدای بزرگ می ترسم. کشتن دیگران کار زشتی است. ولی برادر بد به این کار ناپسند دست زد و برادرش را کشت. او ندانست که با جسد برادرش چه کند. او بسیار نگران بود. او کلاگی را دید که زمین را می شکافد. خداوند کلاغ را فرستاده بود، تا به آن برادر بد بیاموزد که چگونه جسد برادرش را در زمین دفن کند. برادر بد با افسوس زیاد

با خود می گفت: آیا همانند این کلاغ نیستم، تا بتوانم برادرم را دفن کنم!

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ ...﴾ (سوره ی مائده: ۲۷ تا ۳۱)

(داستان دو فرزند آدم را برای آنان بازگو ...)

از این درس می آموزیم که...



♦ هفت گاو ♦

یوسف علیه السلام پیامبر خدا بود. او در سرزمین مصر زندگی می کرد. یک شب پادشاه مصر در خواب دید که هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را می خورند. او همچنین در خواب هفت خوشه ی سبز و هفت خوشه ی خشک را دید.

وقتی پادشاه برای دوستانش خواب خود را بازگو کرد، هیچ کس نتوانست خواب شاه را درست تعبیر کند. تا این که یک نفر گفت: یوسف می تواند چنین خوابی را درست تعبیر کند. پادشاه او را پیش یوسف فرستاد.

یوسف در پاسخ گفت: این خواب پادشاه نشان دهنده ی خشکسالی است.

هفت سال باران زیاد می بارد و همه جا سرسبز و خرم می شود، ولی پس از آن هفت سال دیگر باران نمی بارد و خشکسالی می شود.

یوسف گفت: باید برای سال های خشک از هم اکنون

غذا ذخیره کنید و گندم ها را نگه دارید.
مردم به خاطر تعبیر درست آن خواب، یوسف را خیلی دوست داشتند و همیشه از او تشکر و قدردانی می کردند.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ ... ﴾

(سوره ی یوسف: ۴۳ تا ۵۷)

(پادشاه گفت: در خواب هفت گاو چاق را دیده‌ام که ...)

از این درس می آموزیم که ...

کار در کلاس



۱. یوسف در کجا زندگی می کرد؟
۲. پادشاه چه خوابی دید؟
۳. چه کسی خواب پادشاه را به درستی تعبیر کرد؟
۴. تعبیر خواب یعنی چه؟



❖ مهمان حبيب خداست ❖

پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام با همسر مهربانش به خوبی و خوشی زندگی می کردند. ابراهیم و همسرش هیچ فرزندی نداشتند. آنان به پرستش خداوند مشغول بودند و خداوند را به یکتایی یاد می کردند. ابراهیم در یکتا پرستی معروف بود. وقتی ابراهیم و همسرش پیر شده بودند، خداوند خواست به آنان فرزند ببخشد. روزی ابراهیم در خانه نشسته بود که چند نفر نزد او آمدند. آنان به ابراهیم سلام کردند. ابراهیم سلام آنان را پاسخ داد، ولی آنها را نشناخت. ابراهیم برای آوردن خوراکی پیش همسرش رفت و پس از مدتی برای مهمانانش گوشت کباب شده آورد.

او غذاها را بر سفره گذاشت و از مهمانان خواست که بخورند. ولی آنان نمی خوردند.

ابراهیم از آنان ترسید. مهمانان به او گفتند: نترس، چون ما از طرف خداوند آمده‌ایم تا تو را به داشتن فرزند مژده دهیم. ما غذا نمی خوریم.

ابراهیم و همسرش تعجب کردند و گفتند: ما که پیر شده‌ایم، چگونه دارای فرزند می شویم؟ مهمانان پاسخ دادند: این وعده‌ی خداست که شما دارای فرزند شوید.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِ ﴾

(سوره‌ی ذاریات: ۲۴ تا ۳۰)

(آیا داستان مهمانان بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است ...)

❖ از این درس می آموزیم که ...

کار در کلاس

۱. ابراهیم به چه چیزی معروف بود؟
۲. آیا ابراهیم مهمانانش را شناخت؟
۳. ابراهیم برای مهمانانش چه آورد؟
۴. مهمانان به ابراهیم چه مژده‌ای دادند؟

❖ ۹۹ گوسفند ❖

روزی پیامبر خدا داوود علیه السلام در مسجد، خدا را پرستش می کرد. ناگهان چند نفر نزدش آمدند. داوود از آنان ترسید. آنان گفتند: ای داوود نترس، ما با همدیگر دعوا کرده ایم و اکنون برای داوری پیش تو آمده ایم.

یکی گفت: من یک گوسفند دارم، ولی برادرم ۹۹ گوسفند دارد. او از من می خواهد که یک گوسفندم را به او بدهم! او گفت برادرم در گفتار از من تواناتر است و مرا وادار به تسلیم کرده است. داوود فرمود: او به تو ستم کرده است، و نباید گوسفندت را به زور بگیرد.

داوود گفت: نیکوکاران به یکدیگر ستم نمی کنند. ستم، کار بسیار ناپسندی است. نباید ثروتمند به ناتوان ستم کند. تو یک گوسفند خودت را داشته باش و برادرت هم ۹۹ گوسفندش را. موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ...﴾ (سوره ی ص: ۲۲ تا ۲۴)
(... آنگاه که نزد داوود آمدند و او از آنان ترسید...)

❖ از این درس می آموزیم که ...

۱. چه کسانی نزد داوود آمدند؟
۲. برادر ستم دیده چند گوسفند داشت؟
۳. برادر ستمکار چند گوسفند داشت؟
۴. آیا نیکوکاران به یکدیگر ستم می کنند؟





❖ یاران غار ❖

روزی سه نفر از کوهستان می گذشتند. باران تندی شروع به باریدن کرد. آنان به غاری پناه بردند. ناگهان سنگ بزرگی از کوه پایین آمد و دهانه‌ی غار را بست.

آن سه نفر هر چه کوشیدند نتوانستند سنگ را کنار ببرند. آنان با خود گفتند: بهتر است دعا کنیم و در دعای خود از کارهای خوبمان نام ببریم تا خداوند سنگ را کنار ببرد.

یکی گفت: خدایا! من پدر و مادر پیری داشتم که همیشه به آنان نیکی می کردم، همیشه قبل از فرزندانم به آنان غذا می دادم. یک شب که برایشان کاسه‌ای شیر بردم، آنان خوابیده بودند.

من تا صبح کنارشان ایستادم تا شاید بیدار شوند. آن شب به فرزندانم شیر ندادم. چون هنوز پدر و مادرم ننوشیده بودند.

خدایا اگر این کار را برای خشنودی تو انجام داده‌ام، این سنگ را کنار ببر.

به دستور خداوند کمی سنگ لغزید. اما آن سه نتوانستند بیرون بروند.

دومی گفت: خدایا! من یک کارگر داشتم که روزی دست مزدش را ندادم و او از نزدم رفت. من پولش را نگه داشتم و برایش با آن پول کشاورزی و دامداری کردم.

سرانجام آن کارگر برگشت. من به او گفتم: آن گاوها مال توست. او گفت: من که از تو فقط مقداری پول طلب دارم، پس این گاوها از کجاست؟

به او گفتم: من با پول تو چند سال کشاورزی کردم تا این که سرانجام این گاوها را برایت خریدم! او خوشحال شد و همه را با خود برد. خدایا! اگر برای خشنودی تو این کار را انجام داده‌ام، این سنگ را کنار ببر.

به دستور خداوند سنگ کمی کنار رفت، اما آن‌ها باز هم نتوانستند بیرون بروند.

سومی گفت: خدایا! من همیشه به خویشاوندانم نیکی می‌کنم و از کارهای زشت و ناشایست دوری می‌کنم. اگر کارهای خوبم برای خشنودی توست، این سنگ را کنار ببر.

به دستور خداوند سنگ کنار رفت و آن سه نفر نجات یافتند. این داستان در کتاب (صحیح بخاری) آمده است.

❖ از این درس می‌آموزیم که ...

کار در کلاس

۱. چرا آن سه نفر به غار پناه بردند؟
۲. نفر دوم در دعایش چه گفت؟
۳. چرا باید دعا کنیم؟

❖ باغ های ویران ❖

دو مرد با هم دوست بودند. یکی فقیر و مستمند بود، ولی خدا را به یگانگی یاد می کرد و کارهای نیکو انجام می داد. دیگری ثروتمند بود، ولی خدا را نمی پرستید و بسیار خودخواه و ستمگر بود.

مرد ثروتمند دو باغ بزرگ از درختان انگور و خرما داشت. او هنگامی که به باغ هایش می رفت با خود می گفت: گمان نمی کنم که هیچ گاه این باغها و زمینهای کشاورزی نابود شود. من همیشه ثروتمند خواهم ماند.

مرد ثروتمند دوست فقیرش را مسخره می کرد و می گفت: من از تو ثروت و فرزندان بیشتری دارم!



مرد مستمند به دوست ثروتمندش گفت: خودخواه و مغرور مباش، از خدا بترس، خدا را شکر و سپاس کن، او تو را از خاک آفریده است، و تنها او را پرستش کن، وقتی به باغ هایت می روی «ما شاء الله» بگو، خدا این ثروتها را به تو بخشیده است، شاید خشم خدا فرا رسد و باغ هایت نابود شود.

مرد ثروتمند به نصیحت های دوستش گوش نداد و به کارهای بدش ادامه داد.

سرانجام خشم خدا فرا رسید و همه ی باغها و زمین هایش را ویران کرد و تمام ثروتش نابود شد. آن مرد به ثروت از دست رفته اش فکر می کرد، افسوس می خورد! و می گفت: ای کاش خدای یگانه را می پرستیدم.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ...﴾ (سوره ی کهف: ۳۲ تا ۴۴).

(برای آنان داستان دو مرد را بازگو ...)

❖ از این درس می آموزیم که ...

کار در کلاس

۱- «ما شاء الله» یعنی چه؟

۲- چرا باید در همه ی کارها «إِنْ شَاءَ اللهُ» بگوییم؟

۳- چرا باغهای مرد ثروتمند نابود شد؟

❖ کمک به بینوایان ❖

چند نفر باغی داشتند. فصل چیدن میوه های باغ فرا رسیده بود. آنها تصمیم گرفتند صبح زود به باغ بروند و همه میوه ها را بچینند. آن ها صبحگاهان همدیگر را بیدار کردند و آهسته به باغ رفتند، تا مبادا بینوایان بیدار شوند و به باغ بیایند. صاحبان باغ به بینوایان کمک نمی کردند.

وقتی به باغ رسیدند، دیدند تمام میوه ها نابود شده و درختان از بین رفته اند. خیلی تعجب کردند، گمان کردند که اشتباهی آمده اند. با خود گفتند این باغ ما نیست. باغ ما دیروز سرسبز و خرم بود و میوه های فراوان داشت.

ولی هنگامی که خوب دقت کردند پی بردند که راه را درست آمده اند و این باغ خودشان است. اما به دستور خداوند تمام درختان و میوه ها نابود شده است.

آری! چون آنها نمی خواستند به بینوایان کمک کنند و دست یتیمان را بگیرند، خشم خداوند فرا رسیده و باغشان را نابود کرده بود. صاحبان باغ از کار خود پشیمان شدند، از خداوند خواستند که آنها را ببخشد و تصمیم گرفتند همیشه به بینوایان کمک کنند. موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ ...﴾ (سوره ی قلم: ۱۷ تا ۳۳).

(ما آنان را همانند صاحبان باغ آزمودیم ...)

از این درس می آموزیم که ...



(آسمانهای آسمانی (۱))

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

آسمانهای آسمانی (۱)

شابک: ۶-۲۴-۹۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸